

احادیث ابدال و مفهوم آن

قاسم بستانی^۱

چکیده

ابدال یکی از اصطلاحات فرهنگ اسلامی نزد فریقین است که از دیرباز بر زبان احادیث و علمای دین ظاهر شده است. اما این اصطلاح به چه معناست؟ مصادیق آن کدامست؟ نظر اهل سنت و شیعه در این باره، با توجه به احادیث و نظرات مطرح، چیست؟ در این مقاله سعی می‌شود از طریق پژوهشی کتابخانه‌ای، با بررسی احادیث ابدال و نیز اقوال مرتبط بدان، هر چه بیشتر مدلول و مراد این اصطلاح نزد مسلمانان و نیز عقیده آنان نسبت بدان کشف شده و در نهایت آشکار گردد که این اصطلاح به هیچ وجه به صورتی دقیق با معنایی مشخص به کار نرفته است و بسیاری از دانشمندان نسبت به اصالت اسلامی این اصطلاح و احادیث در بردارنده آن به دیده تردید و انکار نگاه می‌کنند. امید است که این مقاله گامی کوچک در مفهوم‌شناسی یکی از اصطلاحات اسلامی بردارد.

کلیدواژه‌ها

اسلام، حدیث، ابدال

۱. دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز - gboastanee@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۰۹/۲۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱۲/۱۴

مقدمه

احادیث ابدال، مجموعه احادیثی است که در آن‌ها واژه ابدال به کار رفته‌اند و به سبب آن‌ها، اصطلاح ابدال در فرهنگ اسلامی به ظهور رسیده است و ظاهراً این اصطلاح از اصطلاحات کهن فرهنگ اسلامی نزد فریقین است، اما با بررسی انجام شده، آشکار می‌شود که کاربرد این اصطلاح احادیث اسلامی و نیز اقوال علمای آن چندان شفاف نبوده و معلوم نیست که از این لفظ در حقیقت، چه معنایی اراده شده است و اصولاً این اصطلاح، اصطلاحی اسلامی و اصیل است یا مفهومی برگرفته از فرهنگ‌های دیگر؟ در این مقاله سعی می‌شود با طرح و بررسی احادیث مربوط به این اصطلاح نزد فریقین و موضع‌گیری‌های آن‌ها در این خصوص، تا حد امکان، تصویری روشن‌تر از این اصطلاح ارائه شود.

احادیث ابدال نزد اهل سنت

ذیلاً برخی از احادیث ابدالی که از طریق اهل سنت نقل شده‌اند، ذکر و مورد بررسی قرار می‌گیرند. یادآور می‌شود احادیث ذکر شده، فقط از صحابه و تابعین مشهور است و الا احادیث مشتمل بر این لفظ از تابعین غیر مشهور و نیز دیگر طبقات محدثین و علما بسیار است. همچنین متذکر می‌شود که ابتدا ذیل هر حدیثی - در صورت لزوم - بررسی‌ها و نقدهای خاص آن حدیث ذکر و سپس نقدهای کلی نسبت به کل احادیث این مذهب، می‌آید.

۱. احادیث منقول از صحابه^۱

۱-۱. از علی (ع)

۱-۱-۱. «الابدال ستون رجلا، لیسوا بالمتنطعین و لا بالمبتدعین و لا بالمتعمقین و لا بالمعجبین، لم ینالوا ما نالوا بکثرة صلاة و لا صیام و لا صدقة و لکن بسخاء الأنفس و سلامة القلوب والنصیحة لأئمتهم، إنهم یا علی فی أمتی أقل من الکبریت الأحمر» (ابن ابی الدنیا، بی‌تا، ۱۲؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۹/۱۲-۱۹۰) یعنی: (ابدال شصت تن هستند که نه از ته حلق سخن می‌گویند (چه بسا کنایه از اظهار هوشمندی باشد) و نه بدعت‌گذارند و نه با عمق سخن می‌گویند (چه بسا کنایه از سخنان

۱. صحابه در اینجا بنابر دیدگاه اهل سنت می‌باشد.

غریب و نامفهوم باشد) و نه عجب دارند. آن‌ها از بسیاری نماز و روزه و صدقه به آن جایگاه نرسیده‌اند بلکه بر اثر سخاوت نفس و سلامت قلب و اندرز به پیشوایانشان بدان دست یافته‌اند. ای علی! آنان در امت من از کبریت سرخ کمیاب‌تر هستند). در این باره باید گفت:

۱. اوصافی که در این حدیث به ابدال نسبت داده شده که مرجع آن‌ها نفسانی است، عقلاً و عملاً نسبت به احادیث مشابهی که خواهد آمد، پذیرفتنی‌تر است.
۲. در خصوص نحوه رسیدن به این مقام که در این حدیث و احادیث مشابه آمده، بزودی سخن خواهد آمد.
۳. تعداد ابدال ۶۰ نفر گفته شده که عددی متفاوت نسبت به اعدادی است که در این خصوص ذکر شده‌اند.
۴. در این حدیث، پیامبر (ص) اشاره نکرده‌اند که امام (ع) خود جزو ابدال است یا نه؟ چرا مقام و جایگاه علی (ع) چنان است که ورود او به هر فضیلتی آن هم از زبان پیامبر (ص) لازم می‌آید.

لازم به تذکرست که در باره سند این حدیث سخنی گفته نشده است.

- ۱-۲. «الابدال یكونون بالشام و هم أربعون رجلاً، كلما مات رجل أبدل الله مكانه رجلاً، یسقی بهم الغیث، و ینتصر بهم علی الأعداء، و یصرف عن أهل الشام بهم العذاب» (ابن حنبل، بی تا، ۱۱۲/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۱، ق، ۴۷۰/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۶/۱۲، ۱۸۹) یعنی: (ابدال در شام و چهل مرد می‌باشند، هر گاه مردی بمیرد خداوند، جای او مرد دیگری قرار می‌دهد، خداوند به سبب آن‌ها، باران مردم را سقایت می‌کند و بر دشمنان پیروز می‌شوند و از اهل شام عذاب دور می‌گردد). در باره این حدیث باید گفت:

۱. برخی بر صحت سند این حدیث تصریح کرده‌اند (متقی هندی، بی تا، ۱۸۹/۱۲) و برخی آن را حدیثی شامی با اسنادی منقطع از علی (ع) و مرفوع به پیامبر (ص) گفته‌اند. (ابن تیمیة، بی تا، ۱۶۷/۱۱؛ أبوریة، بی تا، ۱۳۳)
۲. بعید به نظر می‌آید این سخن از پیامبر (ص) باشد، زیرا در زمان ایشان هنوز شام فتح نشده بود، لذا سخن از شهری که هنوز سرزمین کفر بود، چندان معقول نیست.

۳. گفته شده که در باره خلافت علی (ع) از پیامبر (ص) ثابت شده است که: «تمرق مارقة علی خیر فرقة من المسلمین تقتلهم أولى الطائفتین بالحق» (ابن حنبل، بی تا، ۳۲/۳، ۹۷؛ مسلم، بی تا، ۱۳/۳، أبو داود، ۱۴۱۰، ق، ۴۰۶/۲، ... «با تعابیری نزدیک به هم») یعنی: منحرفین بر بهترین گروه مسلمانان خروج می کنند و یکی از دو گروهی که به حق اولی است، با آنها خواهد جنگید، پس علی (ع) و اصحابش، اولی به حق نسبت به شامیانی هستند که با آنان جنگیدند. (ابن تیمیة، بی تا، ۱۶۷/۱۱، ۴۹۸/۲۷؛ أبوریة، بی تا، ۱۳۳)

از سویی دیگر، با توجه به این که بزرگترین مشکل سیاسی علی (ع)، معاویه و شامیان بود، چنین حدیثی که متضمن مدح آنهاست، عقلاً نمی تواند بر زبان ایشان (ع) جاری شده باشد، چه در این صورت، با مقابله ایشان (ع) با شامیان در تعارض می افتد. از همه مهم تر آن که علی (ع) و کوفیان از دشمنان معاویه و شامیان بودند و بنابر این حدیث، امام (ع) خود را شکسته خورده نماینده خدا بر زمین می داند؟!!

لذا می توان گفت که چه بسا چنین حدیثی را جاعلان مزدور یا متعصب، برای مشروعیت بخشی به حاکمیت و کارهای بنی امیه از زبان بزرگترین مخالف و منتقد آنها، ساخته اند.

با این وجود، برخی چون رشید رضا برای این حدیث اصلی قائل هستند. او می گوید که سبب ورود چنین حدیثی این است که برخی از یاران علی (ع)، به اهل شام دشنام می دادند، پس حضرت آنان را از این کار نهی کرد و گفت: «فان بها (یا: فیها) الابدال» تا سه بار، (صنعانی، بی تا، ۲۴۹/۱۱؛ متقی هندی، بی تا، ۲۷۵/۱۲، ۵۳/۱۴، ۵۴) یعنی خداوند یاران معاویه را به غیر آنها تبدیل می کند. اما راویان مزدور بنی امیه و سپس صوفیه بدان افزوده و آن را مرفوع جلوه داده و احادیث دیگری نیز برای تقویت آن جعل نمودند. (رشید رضا، ۱۳۲۰، ق، ۷۵۴/۲۷) شبیه بدین حدیث که در آنها از دشنام دادن به شامیان نهی شده، ذکر خواهد شد.

اما باید گفت:

۱. اگر معنایی که رشید رضا برای حدیث ذکر کرده، مد نظر علی (ع) می بود، جمله باید چیزی شبیه: «انه سیکون فیهم ابدال» باشد که در آن فعل به صورت مضارع و ابدال به صورت نکره است و الا معنای خود حدیث ظاهراً چنین است:

همانا در آن (یعنی: هم اکنون) ابدال وجود دارند.

۲. به کار بردن کلمه ابدال با الف و لام، دلالت بر شناخته شده بودن این کلمه و مصطلح بودنش در آن زمان دارد، در حالی که مراد رشید رضا آنست که این لفظ نه به صورت اصطلاح بلکه به بر اساس معنای لفظی بر زبان علی (ع) جاری شده است.

۳. به زودی احادیثی ذکر می‌شوند که صدر آن‌ها، ظاهراً متضمن معنای مورد نظر رشید رضا اما ذیل آن‌ها متضمن مدح شامیان و معنای تفویض و غلو نسبت به آنان است و در مجموع نظر رشید رضا را تأیید نمی‌کند.

به هر حال، نظر رشید رضا صرفاً نوعی برآورد و استنباط شخصی متکی بر حدس و گمان است، هر چند داستان مذکور و حدیث منقول در کتب اهل سنت به صورت خیر واحد وجود دارد و در این مقاله امکان اثبات صحت صدور آن نیست، هر چند از نظر مضمون، داخل در احادیث ابدالی است که این مقاله در صدد بررسی و نقد محتوایی آن‌هاست.

۲-۱. از ابن مسعود

۱-۲-۱. «لا یزال أربعون رجلا من أمتی قلوبهم علی قلب إبراهیم، یدفع الله بهم عن أهل الأرض، یرفع الله بهم الأبدال، إنهم لا یدرکوها بصلاة ولا یصوم ولا یصدق، قالوا یا رسول الله فبم أدرکوها قال بالسخاء والنصیحة للمسلمین» (طبرانی، بی تا، ۱۸۱/۱۰؛ متقی هندی، بی تا، ۱۹۰/۱۲) یعنی: (پیوسته چهل مرد از امت من وجود دارند که دل‌هایشان بر مثال دل ابراهیم است؛ خداوند به وسیله آن‌ها از زمینیان محافظت می‌کند که به آن‌ها ابدال گفته می‌شود. اینان به این مقام، به نماز و روزه و صدقه نمی‌رسند. گفتند: ای رسول خدا پس چگونه می‌رسند؟ فرمود: به سخاوت و خیرخواهی مسلمانان).

این حدیث شبیه به یکی از احادیث علی (ع) و عباده است که بیشتر ذکر شده‌اند با این تفاوت که در آنجا به ترتیب ابدال ۶۰ و ۳۰ ذکر شده‌اند و در اینجا ۴۰. در باره ذیل حدیث یعنی رسیدن آنان به این مقام به اموری خاص، بزودی سخن خواهد رفت.

۲-۲-۱. «إن الله عز وجل فی الخلق ثلاثمائة قلوبهم علی قلب آدم علیه السلام ولله فی الخلق سبعة قلوبهم علی قلب إبراهیم علیه السلام ولله فی الخلق خمسة قلوبهم علی قلب جبریل علیه السلام ولله فی الخلق ثلاثة

قلوبهم على قلب ميكائيل ولله فى الخلق واحد قلبه على قلب اسرافيل عليه السلام فإذا مات واحد أبدل الله مكانه من الثلاثة وإذا مات من الثلاثة أبدل الله مكانه من الخمسة وإذا مات من الخمسة أبدل الله مكانه من السبعة وإذا مات من السبعة أبدل الله مكانه من الأربعين وإذا مات من الأربعين أبدل الله مكانه من الثلاثمائة فإذا مات من الثلاثمائة أبدل الله مكانه من العامة فيهم يحيى ويميت ويمطر ويقيت (در برخی اقوال: ينبت) ويدفع البلاء. قيل لعبد الله بن مسعود كيف بهم يحيى ويميت قال لأنهم يسألون الله عز وجل إكثار الأمم فيكثرون ويدعون على الجابرة فيقضمون ويستسقون فيسقون ويسألون فينبت لهم الأرض ويدعون فيدفع بهم أنواع البلاء» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۱/۳۰۳-۳۰۴) یعنی: (همانا خداوند میان خلق ۳۰۰ تن دارد که قلب هایشان به مانند قلب آدم (ع) و برای خداوند میان خلق چهل تن وجود دارد که دل هایشان به مانند دل موسی (ع) است و برای خداوند میان خلق هفت تن وجود دارد که دل هایشان به مانند دل ابراهیم (ع) است و برای خداوند میان خلق پنج تن وجود دارد که قلب هایشان به مانند قلب جبریل (ع) است و برای خداوند میان خلق یک تن وجود دارد که دلش به مانند دل اسرافیل (ع) است. پس هر گاه یکی از آنها می میرد، خداوند به جایش یکی از سه تن را می آورد و اگر از سه تن یکی بمیرد، به جایش یکی از پنج تن را می آورد و اگر از پنج تن یکی بمیرد، یکی از هفت تن را می آورد و اگر از هفت تن یکی بمیرد، یکی از چهل تن را می آورد و اگر از چهل تن یکی بمیرد، یکی از ۳۳۰ تن یکی بمیرد، از عامه یکی را جایش می گذارد. پس بدانها خداوند زنده می کند و می میراند و باران می فرستد و روزی می دهد (یا می رویاند) و بلا را دفع می کند. از عبدالله بن مسعود پرسیده شد که چگونه خداوند به وسیله آنها زنده می کند و می میراند؟ گفت: زیرا آنان از خداوند می خواهند که امتها را زیاد کند، پس زیاد می شوند و جباران را نفرین می کنند، پس آنها کشته می شوند و طلب آب می کنند و آبیاری می شوند و درخواست می کنند، پس زمین برای آنها می رویاند و دعا می کنند و خداوند به آنها انواع بلاها را دفع می کند).

درباره این حدیث، اموری چند موجب تضعیف می گردد مانند:

۱. مفاهیم تفویضی و غلوی که در این حدیث مشاهده می شود بر رد چنین احادیثی کفایت می کند،
۲. در این حدیث سخن از شهری نشده است؛ بر خلاف اکثر احادیثی که در این موضوع وارد شده اند.
۳. تعداد ابدال، در این حدیث ۳۵۶ تن می باشند که عددی بسیار متفاوت با دیگر اعداد مذکور در احادیث ابدال است.
۴. به صراحت از لفظ ابدال به معنای جانشینان استفاده شده است و کاملاً مناسبت استفاده از این کلمه، برای این افراد، مشخص است.
۵. در این حدیث همچنین آمده است که پس پایان یافتن عدد ابدال، از میان عامه مردم، جانشین انتخاب می شود که کار همان افراد قبلی با آن اوصاف را می کنند و در مورد عامه، سخن از خلق آن ها بر قلب کسی نیست. پس چه اصراری وجود دارد که گفته شود عده ای بر قلب آن بزرگان و فرشتگان خلق شده اند؟! زیرا به نظر می آید که خلق شدن بر قلب آن بزرگوران، از علل مهم برجستگی این افراد باشد اما در پایان معلوم می شود که نیازی به چنین امری نیست.
۶. برخی از حدیث شناسان اهل سنت به موضوع بودن این حدیث تصریح کرده اند. (ابن الجوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۵۰/۳؛ فتنی، بی تا، ۱۹۴؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۵۰/۳؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۱۵۰/۴)

۳-۱. از ابن عمر

«خيار أمتی (در برخی نقل ها اضافه شده است: فی کل قرن) خمسمائة و الابدال أربعون، فلا الخمسمائة ينقصون ولا الأربعون، كلما مات رجل أبدل الله من الخمسمائة مكانه و أدخل فی الأربعین مكانه، يعفون عمن ظلمهم، و يحسنون إلی من أساء إلیهم و يتواسون فیما آتاهم الله (در برخی نقل ها اضافه شده است: و تصدیق ذلك فی كتاب الله عز وجل: «وَ الْكَافِرِينَ الْغَیْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۴)) یعنی: (بهترین امت (من در هر قرن)، پانصد نفر می باشند و ابدال چهل نفر، نه پانصد، کم می شود و نه چهل، بیشتر می شود، هر گاه مردی بمیرد، خداوند به جای او یکی از پانصد را می گذارد و او را داخل در چهل نفر می کند، آنان از ستمی که بر آن ها روا می شود، عفو

می‌کنند و به کسانی که به آن‌ها بدی می‌کنند نیکی می‌کنند و در آنچه که خداوند به آن‌ها داده، یکدیگر را دلداری و تسلی (یا کمک و یاری) می‌دهند (و تأیید این سخن در قرآن خداوند عزوجل این است: و کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردمان عفو می‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد) (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۳۰۳/۱-۳۰۲؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۵/۱۲).

نکاتی چند در باره حدیث بالا

۱. به نظر می‌آید که حتی راوی این حدیث قادر به تفسیر ابهامات آن نباشد. برای مثال در این حدیث، معلوم نیست چگونه از پانصد نفر، نقصان چهل نفر جبران می‌شود اما همچنان پانصد نفر باقی می‌ماند؟ و اگر چهل نفر ابدال هستند، در این صورت، پانصد نفر چه کسانی هستند؟ و این که چرا با وجود، چنین عدد بزرگی از انسان‌های برجسته، فردی از آن‌ها شناخته نشده است؟ این ثبات عدد اما مرگ و میر ابدال، در احادیثی دیگر نیز آمده است.

۲. کارهای منتسب به این افراد نیز معنای واضحی ندارند و ظاهراً این کارها را ابدال انجام می‌دهند و اگر چنین باشد، پس گروه پانصد نفره به چه کاری مشغول می‌باشند؟ ضمن این که در روایت‌های دیگری، اعمال دیگری بدین گروه نسبت داده شده است. به هر حال، ظاهر حدیث نشان از خیر و نیکوکار این افراد است. ۳. برخی به ضعف بودن سند این حدیث به جهت وجود مجاهیل در آن، تصریح کرده‌اند. (ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۵۲/۳)

۴-۱. از عبادة بن صامت

۱-۴-۱. «الابدال فی هذه الأمة ثلاثون رجلاً قلوبهم علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن، كلما مات رجل أبدل الله مكانه رجلاً» (ابن حنبل، بی تا، ۳۲۲/۵؛ سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۷۰/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۲/۱... «با تعابیری نزدیک به هم») یعنی: (ابدال در این امت سی مرد می‌باشد که دل‌هایشان مانند دل ابراهیم خلیل الرحمن است، هر گاه مردی می‌میرد، خداوند مردی را جای او قرار می‌دهد).

برخی این حدیث را به جهت برخی از رجالش که متهم به وضع هستند، تضعیف کرده‌اند. (عجلونی، ۱۴۰۸ ق، ۲۵/۱؛ ابن حنبل، بی تا، ۳۲۲/۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۲/۱)

۱/۴/۲. «الابدال من أمتی ثلاثون، بهم تقوم الأرض و بهم تمطرون و بهم تصرون» (طبرانی، بی تا، ۶۵/۱۸؛ سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۷۰/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۶/۱۲، ۱۹۰) یعنی: (ابدال در امت من سی تن می باشند که زمین به سبب آن‌ها برپا می شود و به سبب آن‌ها یاری می شوید و به سبب آن‌ها بر شما باران می بارد).
برخی به وجود روایان مجهول در سند این حدیث اشاره کرده اند. (هیشمی، ۱۴۰۸ ق، ۶۳/۱۰)

۵-۱. از انس بن مالک

۱-۵-۱. «لن تخلو الأرض من أربعین رجلاً مثل خلیل الرحمن، فبهم تسقون و بهم تصرون، ما مات منهم أحد إلا أبدل الله مكانه آخر» (سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۲۲/۲؛ طبرانی، ۱۴۱۵ ق، ۲۴۷/۴؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۸/۱۲) یعنی: (زمین هرگز خالی از چهل تن نمی باشند که همانند ابراهیم خلیل هستند بدان‌ها بر شما باران می بارد و یاری می شوید و هر یک از آن‌ها بمیرد، دیگری جای او را می گیرد).

هر چند در این حدیث به لفظ ابدال اشاره نشده، اما توجه به احادیث مشابه به احتمال قوی مراد، ابدال می باشد. ضمناً به انفراد این حدیث تصریح شده است، (طبرانی، ۱۴۱۵ ق، ۲۴۷/۴) هر چند طریق آن را حسن دانسته اند (هیشمی، ۱۴۰۸ ق، ۶۳/۱۰).

۱-۵-۲. «الابدال أربعون رجلاً و أربعون امرأة، كلما مات رجل ابدل الله مكانه رجلاً، و كلما مات امرأة ابدل الله مكانها امرأة» (سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۷۱/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۶/۱۲-۱۸۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۱/۱) یعنی: (ابدال چهل مرد و چهل زن هستند، هر گاه مردی از آن‌ها می میرد، خداوند مردی دیگری جایگزین او می کند و هر گاه زنی می میرد، خداوند زنی را جایگزین او می کند) که در آن هم عدد متفاوتی ذکر شده و هم علاوه بر مردان، به زنان نیز اشاره شده است و برخی تصریح کرده اند که این حدیث موضوع است. (ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۵۲/۳؛ فتنی، بی تا، ۱۹۴؛ اُوریة، بی تا، ۱۳۱)

۱-۵-۳. «البدلاء أربعون رجلاً اثنان و عشرون بالشام، و ثمانية عشر بالعراق، كلما مات واحد ابدل الله مكانه، فإذا جاء الامر قبضوا کلهم فعند ذلك تقوم الساعة» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۱/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۹۰/۱۲) یعنی: (ابدال چهل تن می باشند، بیست و دو تن در شام و هجده تن در عراق، هر گاه یکی از آن‌ها می میرد، دیگری جای او را می گیرد پس هنگامی که امر خداوند بیاید،

همه خواهند مرد، پس در این هنگام قیامت برپا می‌شود) که علاوه بر شام، از عراق نیز یاد شده است و این که هر یک سهمی خاص از این ابدال را دارند و به احتمال قوی مراد از شام، دمشق و از عراق، کوفه است. همچنین، برخی از حدیث‌شناسان این حدیث را موضوع دانسته‌اند. (فتی، بی‌تا، ۱۹۴؛ ابن حبان، بی‌تا، ۱۸۰/۲؛ ابن عدی، ۱۴۰۹ ق، ۲۲۱/۵؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۱۰۰/۳) ۴-۵-۱. «إن دعامة أمتی عصب الیمن و ابدال الشام و هم أربعون رجلا كلما هلک رجل ابدل الله مکانه آخر، لیسوا بالمتماوتین و لا المتهاکین و المتناوشین، لم یبلغوا ما بلغوا بکثرة صوم و لا صلاة، و إنما بلغوا ذلك بالسخاء، و صحة القلوب، و المناصحة لجميع المسلمین» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۴۳۵/۲۶؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۹/۱۲-۱۸۸) یعنی: (ستون امت من عصب یمن و ابدال شام هستند و آن‌ها چهل مرد هستند، هر گاه یکی از آن‌ها بمیرد، دیگری جای او را می‌گیرد. آن‌ها نه خود را به درجه مرگ می‌رسانند و نه به هلاکت نزدیک می‌کنند) یعنی از روی ریاکاری، تظاهر به هلاک شدن در عبادت نمی‌کنند) و نه طعنه به دیگران می‌زنند و به این جایگاه نه به کثرت روزه و نماز، بلکه به بخشش و سلامت دل و خیرخواهی برای تمام مسلمانان رسیدند) که علاوه بر شام از یمن و علاوه بر ابدال از عصب سخن رفته است با این تفاوت که ابدال به شام و عصب به یمن نسبت داده شده است. ظاهراً عدد چهل برای ابدال بوده و عصب بدون تعداد ذکر شده است. برخی از روایان حدیث، مانند یزید بن أبان رقاشی، تضعیف شده‌اند. (ابن حجر، ۱۴۰۴ ق، ۲۷۲/۱۱-۲۷۰؛ نسائی، ۱۴۰۶ ق، ۲۵۱؛ عقیلی، ۱۴۱۸ ق، ۳۷۳/۴)

۵-۵-۱. «دعائم أمتی عصاب الیمن، و أربعون رجلا من الأبدال بالشام و ثمانية عشر بالعراق، كلما مات رجل ابدل الله مکانه، أما إنهم لم یبلغوا ذلك بکثرة صلاة و لا صیام و لکن بسخاء النفس، و سلامة الصدور، و النصیحة للمسلمین» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۲/۱؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۹۰/۱۲) یعنی: (ستون‌های امت من عصاب یمن و چهل مرد از ابدال در شام و هیجده تن در عراق است، هر گاه مردی می‌میرد خداوند یکی را جانشین او قرار می‌دهد

اما اینان به این مقام نه به جهت کثرت نماز و روزه، بلکه به سخاوت نفس و سلامت دل و خیرخواهی برای مسلمانان رسیدند). همچنان که ملاحظه می شود این حدیث، شبیه به حدیث بالا اما با تفاوت‌هایی مشهود است. ضمناً برخی به جهت ضعف رجال این حدیث آن را سخت تضعیف کرده‌اند. (ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۲۰۴/۴؛ ألفی سکندری، بی تا، ۹۰)

درباره دو حدیث اخیر باید گفت:

۱. در این حدیث از سه محل شام، عراق و یمن با هم سخن رفته است و به چهل تن ابدال، عصب یمن و هیجده تن در عراق اضافه شده است اما معلوم نیست که اینان جزء ابدال هستند یا نه.

۲. هیجده نفر کوفه تحت عنوانی مانند ابدال یا عصاب ذکر نشده‌اند و عنوان آن‌ها مشخص نشده است. ظاهراً ذیل حدیث بر این مطلب دلالت دارد که پس از مرگ یکی از آن‌ها، خداوند جانشین و بدلی برای او قرار می دهد، آیا این یعنی که همه داخل در ابدال می باشند؟! ۳. در احادیث دیگری (خواهد آمد)، عصاب از کوفه یا عراق دانسته شده است.

۴. رسیدن به مقام ابدال منوط به اعمالی غیر از نماز و روزه دانسته شده است که سخن در باره این مطلب خواهد آمد.

۱-۶. از ام سلمة همسر پیامبر (ص)

«یکون اختلاف عند موت خلیفة فیخرج رجل من المدینة هاربا إلى مکه فیأتیة ناس من أهل مکه فیخرجونه وهو کاره فیبايعونه بین الركن والمقام وبعث إليه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بین مکه والمدینة فإذا رأى الناس ذلك أتاه ابدال أهل الشام وعصاب أهل العراق فیبايعونه ثم ينشأ رجل من قریش أخواله کلب فیبعث إليهم بعثا فیظهرون عليهم وذلك بعث کلب والخیبة لمن لم یشهد غنیمة کلب فیقسم المال ویمعمل فیهم بسنة نبیهم (ص) ویلقى الإسلام بجرانه إلى الأرض فیلبث سبع سنین (به قولی: تسع سنین) ثم یتوفى ویصلی علیه المسلمون» یعنی: (اختلافی پس از مرگ خلیفه‌ای پیش می آید، پس مردی از مدینه به سوی مکه فرار می کند و مردمی از اهل مکه نزد او می آیند و او را به قیام وامی دارند و با او بین رکن و مقام بیعت می کنند، در حالی که او مکره و مجبور بر این کار است. پس گروهی از شام به سوی او فرستاده

می شوند و او آن‌ها را در صحرائی بین مکه و مدینه نابود می کند و وقتی مردم چنین می بینند، ابدال اهل شام و عصاب اهل عراق آمده و با او بیعت می کنند. سپس مردی در قریش، بزرگ می شود که دایی هایش از کلب (نام قبیله ای) هستند، پس او گروهی را به سویش (یعنی مرد قریشی) می فرستد و آن‌ها بر او پیروز می شوند و آن فرستادگان کلب است و ناکام است کسی که در غنیمت کلب حاضر نباشد. پس دارایی‌ها تقسیم می شود و در میان آن‌ها به سنت پیامبرشان عمل می کند و اسلام را بر زمین مستقر می دارد و هفت (یا نه) سال می ماند و سپس وفات کرده و مسلمانان بر او نماز می خوانند) (ابن حنبل، بی تا، ۳۱۶/۶؛ ابوداود، ۱۴۱۰، ق، ۳۱۶/۲؛ طبرانی، ۱۴۱۵، ق، ۳۵/۲؛ همو، بی تا، ۳۹۰/۲۳؛ ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹، ق، ۶۰۹/۸؛ الحاکم، بی تا، ۴۳۱/۴؛ ابن شبه، ۱۴۱۰، ق، ۳۰۹/۱؛ فتنی، بی تا، ۱۳۶/۱۱، ۲۶۵/۱۴؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸، م، ۳۱۴؛ زرنندی، بی تا، ۱۹۰؛ قندوزی، ۱۴۱۶، ق، ۲۵۷/۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ق، ۲۹۲/۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ... به چند طریق و تعبیرهای نزدیک به هم).

نکاتی در باره این حدیث

۱. همچنان که ملاحظه می شود این حدیث از نزد اهل سنت که فقط از طریق ام سلمه و به محوریت قتاده نقل و سپس مشهور شده و معمولاً در اخبار مهدی (ع)، فضائل اهل بیت (ع) یا فتن و هرج ذکر می شود و در کل تصحیح می شود، هر چند برخی به تضعیف طرق آن به خصوص به سبب وجود قتاده که معروف به تدلیس و نیز به سبب اضطراب موجود در نقل‌های مختلف آن، اشاره کرده اند. (ابن خلدون، ۱۹۸۸، م، ۳۱۴/۱؛ بستوی، ۱۴۲۰، ق، ۳۲۴؛ ألبانی، ۱۴۱۲، ق، ۴۳۵/۴)

۲. حدیث مذکور، نزد شیعیان به خصوص متأخرین آن‌ها نیز حدیثی مشهور بوده که در اخبار مهدی (ع) از آن یاد می شود که از همان منابع اهل سنت با ذکر سند و منبع یا بدون آن دو گرفته شده است (ابن بطریق، ۱۴۰۷، ق، ۴۳۴؛ اربلی، ۱۴۰۵، ق، ۲۸۰/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ۸۸/۵۱؛ کورانی، ۱۴۱۱، ق، ۴۴۲/۱ و ۴۴۳، ۹۱/۳؛ مرعشی، بی تا، ۲۸۱/۱۳) که ظاهراً باید ارتباطی با صاحب الزمان (ع) داشته باشد، اما باید گفت که در حدیث تصریح به نام مهدی یا انتسابش به اهل بیت (ع) نشده است، بلکه با تصریح به قریشی بودن فرد دیگر که دشمن تلقی می شود، ظاهراً فرد قیام کننده قریشی نیست. همچنین سخن از

خروج فرد مذکور از مدینه به مکه، مکره بودن فرد مذکور برای رهبری در ابتدای کار، جنگ فقط با یک نفر و وفاتش بدون شهادت نیز از اوصاف شناخته شده حضرت مهدی (ع) نزد شیعیان نیست. این علاوه بر منفرد غریب بودن حدیث (چون فقط به ام سلمه و از طریق قتاده است) است؛ هر چند حدیث از همان طریق مشهور و به اصطلاح غریب متنی شده است.

۷-۱. از عطاء بن اُبی رباح

از عطاء بن اُبی رباح رسلاً: «الابدال من الموالی» (سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۷۱/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۷/۱۲) یعنی: (ابدال از موالی هستند) که صحابه و ظاهراً اعراب بکل از این مقام کنار گذاشته شده‌اند. چه بسا چنین حدیثی در بحبوه رقابت میان نژادها و ملیت‌های مختلف در مقابل اعراب جعل شده باشد. همچنین برخی به ضعیف بودن این حدیث تصریح کرده‌اند (أبوری، بی تا، ۱۳۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۴۷/۲؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۴۵۷/۲)

۸-۱. از أبوهیره

«لن تخلو الأرض من ثلاثین مثل إبراهیم خلیل الرحمن، بهم تغاثون، و بهم ترزقون، و بهم تمطرون» (متقی هندی، بی تا، ۱۸۷/۱۲) یعنی: (زمین هرگز از سی تن مانند ابراهیم خلیل الرحمن تهی نمی‌گردد. به آن‌ها یاری می‌شوید و روزی می‌یابید و بر شما باران باریده می‌شود). هر چند بیشتر اهل سنت أبوهیره را تأیید و توثیق می‌کنند، (ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۲۳۷/۱۲ به بعد) برخی از متأخرین اهل سنت نسبت به این شخصیت بنا بر شواهد و مدارک بسیاری، سخت در شک و تردید بوده و او را به وضع حدیث و جانبداری سرسختانه از بنی امیه و مزدوری برای آن‌ها متهم می‌سازند. (أبوری، بی تا، ۱۹۴ به بعد) گذشتگان شیعه نیز سخن خاصی در تأیید یارِ أبوهیره ندارد، اما متأخرین مطلقاً به رد او نظر دادند (شرف الدین، بی تا، کل کتاب) و ظاهراً این امر، پیش از هر چیز، تحت تأثیر أبوهیره در بین اهل سنت است.

همچنین برخی به موضوع بودن این حدیث به جهت وجود برخی از روایان و ضاع (البته نه أبوهیره)، تصریح کرده‌اند (فتنی، بی تا، ۱۹۴؛ عجلونی، ۱۴۰۸ ق، ۲۵/۱؛ ابن حبان، بی تا، ۶۱/۲؛ ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۵۲/۳؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۵۸۸/۲؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۴۳۵/۳).

۹-۱. از عوف بن مالک

نقل شده که وقتی که معاویه مصر را فتح کرد، مصریان شامیان را دشنام دادند، پس عوف گفت: «یا اهل مصر! أنا عوف بن مالک، لا تسبوا أهل الشام فإني سمعت رسول الله (ص) يقول فيهم الأبدال وبهم ترزقون وبهم تنصرون» (طبرانی، بی تا، ۶۵/۱۸؛ سیوطی، ۱۴۰۱ ق، ۴۷۰/۱؛ متقی هندی، بی تا، ۱۸۵/۱۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۰/۱) یعنی: (ای مصریان! شامیان را دشنام ندهید، پس همانا من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: ابدال در میان آن‌ها هستند که بدانها روزی می یابید و یاری می شوید).

۱۰-۱. از معاویه

نقل شده معاویه پس از بیعت حسن بن علی (ع) در سال ۴۱ هـ، از عراق به شام برگشت و خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! رسول خدا (ص) (خطاب به من) فرمود: «إِنَّكَ ستلقى الخلافة من بعدی، فاختر الأرض المقدسة، فإنَّ فیها الأبدال»، و قد اخترتکم (یا: اخترتکم) ... « (ابن ابی الحدید، بی تا، ۷۲/۴) یعنی: (همانا تو (معاویه) پس از من به خلافت خواهی رسید، پس سرزمین مقدس را برگزین که ابدال در آن می باشند، و همانا من به شما خبر دادم (به نقلی: و همانا من شما را انتخاب کردم)، ...).

چند نکته در باره این حدیث

۱. این حدیث فقط نزد ابن ابی الحدید مشاهده شده است. بدین گونه که نامبرده احادیثی را که ابوجعفر اسکافی (م. ۲۴۰ هـ)، از طرفداران سرسخت علی (ع) آن‌ها را جعلی علیه علی (ع) شمرده، ذکر می کند که در بین آن‌ها حدیث مورد بحث از واقدی محمد بن عمر (م. ۲۰۱ هـ) از معاویه قرار دارد. لذا نزد ابن ابی الحدید این حدیث جعلی شمرده می شود و ارسال در حدیث نیز کاملاً مشهود است. به هر حال، این حدیث در طریق خود به شکلی که ذکر شد، منفرد است و جایی دیگر مشاهده نشده است و دیگران از ابن ابی الحدید این حدیث را نقل می نمایند.

از سویی دیگر، هم واقدی سخت تضعیف، بلکه در خصوص تضعیف وی ادعا اجماع می شود (ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۶۶۳/۳-۶۶۶) و هم خود این حدیث، جعلی دانسته شده است (أبوریة، بی تا، ۱۳۰).

مطلب بالا در تضعیف حدیث مذکور کفایت می کند، اما ذکر نکات

ذیل در این باره بی‌فائده نخواهد بود.

۲. این حدیث متضمن مدح معاویه و مشروعیت بخشی به اوست. بدیهی است پذیرفتن حدیثی که گوینده‌اش از مضمون آن منتفع باشد، آسان نخواهد بود، به خصوص آن که راوی معاویه است، فردی که آن چنان مورد توجه پیامبر (ص) نبوده و منافع سیاسی خاصی را دنبال می‌کرده است. به عبارت دیگر، حدیث جهت‌گیری سیاسی خاصی دارد. آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر (ص) به فردی عنایت داشته باشد که هیچ سابقه‌ای در اسلام نداشته بلکه خاندانش، مخالف سرسخت اسلام و پیامبر (ص) بوده و به زور اظهار مسلمانی کرده و بعدها نیز با برپایی حکومت اموی، ضربات جبران‌ناپذیری به اسلام زدند؟

۳. اشتباه بودن مضمون حدیث از آنجا که معاویه پس پیامبر (ص) به خلافت نرسید و خلافت او بیشتر قهری بوده است تا طوعی؛ مگر آن که گفته شود، مراد آنست که به هر حال وی به خلیفه خواهد رسید.

با توجه به مطالب بالا که نشانه‌ها و قرائن جعل حدیث شمرده می‌شوند، (نک: بستانی، معیارهای شناخت احادیث ساختگی) همچنین نکاتی که به صورت کلی ذکر خواهد شد، احتمال بسیار دارد که این حدیث توسط معاویه یا طرفداران او جعل شده است.

۲. احادیث منقول از صحابه و موقوف

۱-۲. از علی (ع)

۱-۲. «الابدال فی الشام و النجباء فی الکوفة» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۱/۲۹۶) یعنی: (ابدال در شام و نجباء در کوفه هستند).

در باره حدیث بالا می‌توان گفت:

۱. در حدیث مذکور علاوه بر ابدال، از نجباء سخن رفته است.
۲. بعید است از علی (ع) به نفع گروه متخاصم خود چنین تمجیدی صادر شود؛ زیرا، در این صورت، یارانش می‌توانند بپرسند که چرا باید با بهترین مردم جنگید؟ چرا که ظاهراً و نیز با مقایسه با دیگر احادیث مشابه، ابدال و نجباء در این حدیث، مفاهیمی مثبت بوده و مستلزم مدح دوسرزمین است، مگر آن که گفته شود که ابدال در این حدیث معنایی منفی دارد؟!
۳. در احادیث دیگر از علی (ع) و دیگران، نجباء از مصر دانسته شده است.

۴. نقل شده که همین تعبیر نزد امام جعفر صادق(ع) از ابوالطفیل از علی(ع) ذکر می‌شود و ایشان(ع) آن را رد نمی‌کنند. (صدوق، ۱۴۱۷ق، ۲۹-۳۱)

۵. برخی این حدیث را به کعب الاحبار نسبت داده و تضعیف کرده‌اند، (أبوریة، بی تا، ۱۳۴) اما مؤلف، در کتب حدیثی مورد مراجعه، چنین انتسابی را مشاهده نکرده است.

۲-۱-۲. نقل شده که کسی نزد علی(ع) شامیان را دشنام داد، پس ایشان فرمود: «ویحک! لا تعمم إن كنت لاعناً ففلاناً وأشیاعه فإن منهم الأبدال ومنکم العصب» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۱/۲۹۶-۲۹۷) یعنی: (وای بر تو! به طور عام نگو، اگر نفرین می‌کنی، پس فلانی و پیروانش را نفرین کن، پس همانا ابدال از آن‌ها و عصب از شماست).

۲-۱-۳. «إذا قام قائم آل محمد جمع الله له أهل المشرق وأهل المغرب فيجتمعون كما يجتمع قزع الخريف فأما الرفقاء فمن أهل الكوفة وأما الأبدال فمن أهل الشام» (همو، ۱/۲۹۷) یعنی: (اگر قائم آل محمد(ص) قیام کند، خداوند مردم شرق و غرب را گرد او جمع می‌کند، پس همچون پاره‌های پراکنده ابر پاییزی گرد هم می‌آیند، پس اما رفقاء، پس آن‌ها از کوفیان هستند و اما ابدال، پس آن‌ها از شامیان می‌باشند) که اصطلاح رفقاء نیز به این نوع اصطلاحات اضافه شده است.

این حدیث را قندوزی از ابن عساکر در اخبار حضرت مهدی(عجل الله فرجه) ذکر کرده است؛ (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ۳/۲۶۴) همچنان که نزد شیعیان متأخر در موضوع مذکور، بسیار مشهور و مطرح است (امین، بی تا، ۲/۵۳؛ مرعشی، بی تا، ۱۳/۲۱۵، ۲۹/۴۵۶) که باز از همین منبع با ذکر منبع یا بدون ذکر آن نقل می‌شود؛ در حالی که اصل حدیث خبر واحد بوده و نیز منحصر در منبع مذکور است؛ منبعی که از منابع حدیثی معتبر شمرده نمی‌شود. ضمن این که این حدیث در راستای فضیلت سازی برای اهل شام ذکر شده است، همچنان که منبع مورد استناد (یعنی تاریخ مدینه دمشق) اصولاً در خصوص شام و دمشق است.

ضمناً برخی از اهل سنت کل حدیث را از موضوعات در اخبار مهدی(ع) دانسته‌اند. (بستوی، ۱۴۲۰ق، ۳۸۰) هر چند می‌توان صدر حدیث را که در خصوص خبر قیام قائم اهل بیت است و با احادیث دیگر تأیید می‌شود، از ذیل آن که سخن از رفقاء و ابدال است، جدا کرد و این ذیل را از اضافات راوی دانست.

۲-۱-۴. «الأبدال بالشام و النجباء بمصر و العصاب بالعراق يجتمعون فيكون بينهم حرب» (ابن الاثیر، ۱۳۶۴ش، ۳/۲۴۳) یعنی: (ابدال در شام و نجباء در مصر و

عصائب (گروه‌ها) در عراق هستند که جمع می‌شوند و میانشان جنگی در می‌گیرد) که نجباء به مصر منسوب شده‌اند. در این حدیث، توضیح داده نشده که چرا میان این سه گروه جنگ رخ می‌دهد، در حالی که ظاهراً هر سه گروه از اولیاء هستند. گفته شده که مراد از عصائب در اینجا، گروه‌هایی هستند که برای جنگ در عراق حاضر می‌شوند یا گروه‌هایی از زهاد چون با ابدال و نجباء هم ردیف می‌باشند (همانجا) و مراد از ابدال، اولیاء و عابدان (همو، ۱۰۷/۱) و مراد از نجباء، برترین‌های مردم (همو، ۱۷/۴) است.

لازم به ذکر است که این حدیث را در اصل، ابن‌الثیر رسلاً نقل کرده و کتابش از کتب حدیثی شمرده نمی‌شود و دیگران از او نقل می‌کنند، به خصوص کتب شیعه که در اخبار مهدی (ع) نگاشته شده‌اند. (عاملی، ۱۳۸۴ ق، ۲۴۴/۲؛ کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۱۰۳/۳)

۱-۲-۵. نقل شده که نزد علی (ع) از شامیان یاد شد، پس گفتند: ای امیر المؤمنین! آنان را نفرین کن، امام (ع) فرمود: «لا، اینی سمعت رسول الله (ص) یقول الأبدال یكونون بالشام وهم أربعون رجلاً كلما مات رجل أبدل الله مكانه رجلاً فیسقی بهم الغیث وینتصر بهم علی الأعداء ویصرف عن أهل الشام بهم العذاب» (ابن‌حنبل، بی‌تا، ۱۱۲/۱، متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۶/۱۲، ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۸۹/۱) یا «... إن الأبدال بالشام یكونون وهم أربعون رجلاً بهم تسقون الغیث و بهم تتصرون علی أعدائکم ویصرف عن أهل الأرض البلاء والغرق» (متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۶/۱۲؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۸۹/۱) یعنی: (نه، همانا من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: ابدال در شام می‌باشند و آن‌ها چهل تن هستند، هر گاه یکی از آن‌ها می‌میرد، خداوند مرد دیگری جای او می‌گذارد، پس بدانها ابرها می‌بارند و سقایت می‌کنند و بر دشمنان پیروز می‌شود و عذاب را از اهل شام دور می‌کند یا ... همانا ابدال در شام می‌باشند و چهل تن هستند و بدانها شما از آب باران سقایت می‌شوید و بدانها بر دشمنانتان پیروز می‌گردید و از زمینیان بلا و غرق دور می‌شود). حدیث بالا مرسل می‌باشد و ایرادات جدی این حدیث آنست امام (ع) شامیان را ابزار خداوند برای پیروزی بر دشمنان خود می‌داند و این در حالی است که امام (ع) و کوفیان از دشمنان معاویه و شامیان تلقی می‌شدند.

برخی از اهل سنت به جعلی بودن این حدیث نظر داده‌اند (أبوریة، ۱۳۱) و در میان نیز برخی این حدیث را در اخبار مهدی (ع) ذکر کرده‌اند. (کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۲۸۳/۱)

۶-۱-۲. «قبة الإسلام بالكوفة والهجرة بالمدينة والنجباء بمصر والأبدال بالشام وهم قليل» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۶/۱) یعنی: (گنبد اسلام در کوفه و هجرت در مدینه و نجباء در مصر و ابدال در شام می‌باشند که اندک هستند). این حدیث در مرسل است، با این وجود، در برخی کتب شیعه مربوط اخبار مهدی (ع) آمده است (کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۱۰۳/۳).

۷-۱-۲. «الأبدال من الشام والنجباء من أهل مصر والأخيار من أهل العراق» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۷/۱) یعنی: (ابدال از شام و نجباء از مصریان و اختیار از عراقیان است) که اصطلاح اختیار نیز به این نوع اصطلاحات اضافه شده است. این حدیث نیز مرسل است و در برخی از کتب شیعه در خصوص اخبار مهدی (ع) ذکر شده‌اند. (کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۱۰۳/۳)

ضمناً روایتی مرسل از جعفری از امام باقر (ع) نزدیک روایت بالا و بدین گونه نقل شده است: «یبایع القائم بین الرکن و المقام ثلاثمائة و نیف عدد اهل بدر فیهم النجباء من اهل مصر و الابدال من اهل الشام و الاخيار (در نسخه‌ای: الانجاد) من اهل العراق فیکم ما شاء الله أن یقیم» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ۴۷۷) یعنی: (قائم بین رکن و مقام با سبب و اندی به تعداد بدریان بیعت می‌کند که در میان آن‌ها نجباء از مصریان و ابدال از شامیان و اختیار از عراقیان وجود دارند، پس هر مدّت زمانی که خداوند اراده کرده است، می‌ماند) که شیعیان به خصوص متأخرین آن‌ها، این حدیث را از منبع مذکور و در اخبار ظهور حضرت (ع) بسیار نقل می‌کنند. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۳۳۴/۵۲؛ کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۲۸۹/۳) لازم به ذکر است که تعبیر صدر این روایت: یبایع القائم بین الرکن و المقام، نزد شیعه، در احوالات مهدی (ع) در احادیثی چند وارد شده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ۴۷۰، ۴۵۵؛ قاضی نعمان، بی‌تا، ۴۰۱/۳؛ راوندی، ۱۴۰۹ ق، ۱۱۴۹/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۲۹۱/۵۲؛ کورانی، ۱۴۱۱ ق، ۴۵۳/۱، ۵۰۴) اما ذیل آن: فیهم النجباء... ظاهراً فقط در همین حدیث آمده است.

۷-۱-۲. «... ألا إن الأوتاد من أبناء الكوفة وفي مصر من الأمصار وفي أهل الشام أبدال» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۹۷/۱) یعنی: (... همانا اوتاد از فرزندان کوفه هستند و در شهری از شهرها و در شامیان ابدال قرار دارند) که اصطلاح اوتاد نیز به این نوع

اصطلاحات افزوده شده است. ضمن این که «مصر» در این حدیث، ظاهراً و به قرینه «من الأمصار»، به معنای شهر است نه کشور مصر و این تعبیر مخالف دیگر تعابیری است که ظاهراً مراد از مصر، کشور مصر است.

۲-۲. از عمر

نقل شده که عمر هر گاه گروهی را به سمت شام می فرستاد، می گفت: «لیت شعری عن الأبدال هل مرت بهم الركاب أم لا؟» یعنی: (کاش می دانستم که این گروه سوارکاران بر ابدال مرور می کنند یا نه) و وقتی گروهی را به عراق می فرستاد، می گفت: «لیت شعری کم فی هذا الجند من الأبدال» یعنی: (کاش می دانستم که در این سواران (یا سربازان) چند تن از ابدال وجود دارند). (متقی هندی، بی تا، ۱۴۵/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۲۹۵/۱)

۳. احادیث منقول از تابعین و مقطوع

۱-۳. از حسن بصری

«لن تخلو الأرض من سبعین صدیقاً وهم الأبدال لا یهلك منهم رجل إلا أخلف مكانه مثله أربعون بالشام وثلاثون فی سائر الأرضین». (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۲۹۸/۱) برخی از منابع شیعه این حدیث را در اخبار مهدی (ع) ذکر کرده اند. (کورانی، ۱۴۱۱ق، ۲۸۴/۱)

۲-۳. از قتاده

«لن تخلو الأرض من أربعین بهم یغاث الناس وبهم تنصرون وبهم ترزقون کما مات منهم أحد أبدل مكانه رجلاً قال قتادة والله إنی لأرجو أن یکون الحسن منهم». (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۲۹۸/۱)

۳-۳. از کعب الاحبار

«الأبدال ثلاثون». (همو، ۲۹۶/۱) این خیر مرسل است. در خصوص کعب الاحبار نیز نظریه غالب اهل سنت بر توثیق نامبرده است (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ۳۳۳/۵)، اما برخی از متأخرین آن ها او را به وضع حدیث متهم کرده و سخت تضعیفش نموده اند (أبوریة، بی تا، ۱۴۷-۱۴۸).

۳-۴. از وهب بن منبه

نقل شده که او شبی پیامبر (ص) را در خواب می بیند و از او می پرسد که ابدال امت تو کجا هستند، پس پیامبر (ص) به سمت شام اشاره می کند. باز وهب می پرسد که آیا در عراق نیز وجود دارند؟ و پیامبر (ص) می فرماید: آری. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۱/۳۰۰-۳۰۱) اعتبار راوی که به جعل حدیث متهم است (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۴/۳۵۲ به بعد، اُوریة، بی تا، ۱۴۹ به بعد) و شیوه اخذ حدیث او یعنی خواب دیدن که از ضعیف ترین شیوه اخذ حدیث است (بستانی، ۱۳۸۶، ۹۰)، ما را از هر نقدی نسبت به این حدیث مستغنی می کند.

نقدهای کلی نسبت به احادیث ابدال نزد اهل سنت

علاوه بر آنچه آمد، نقدهای کلی ذیل نیز به احادیث ابدالی که ذکر شدند، وارد است:

۱. یکی از مطالب مهم در مبحث ابدال عدم مشخص بودن نام آنهاست. با وجود اعمال خارق العاده ای که به اینان نسبت داده می شود، نام و مشخصات دقیقی از آنها نیست؛ گویی تعمّدی در پنهان کاری وجود دارد.
۲. ظاهراً ابدال هیچ کدام مرد دین و علم نیستند یا دین و علمشان چندان اهمیت ندارد و نیز مرجع دینی و اخلاقی شمرده نمی شوند؛ در حالی که افعالی که به آنها منسوب است جزو افعالی الهی است؛ امری که بیشتر در میان گروهی از صوفیه مشاهده می شود که برای بزرگان خود قائل به افعال خارق العاده و تقویضی بوده اما عبادات مهم اسلامی را طریقت می دانند که اولیاء از آنها بی نیازند.
۳. در غیر این احادیث، برای مثال در اخبار مذکور در کتب تاریخی هیچ سخنی از وجود ابدال و اعمال بزرگ و ویژه آنها و... مشاهده نمی شود. به عبارت دیگر، این اصطلاح فقط در احادیث دیده شده است. در حالی که اگر چنین افرادی در تاریخ بشر مشاهده می شدند، به طور قطع اخبار آنها به شهرت می رسید، همچنان که چنین امری برای انبیاء و ائمه (ع) پیش آمده است.
۴. ذکر عدد خاصی، شهر و منطقه ای خاص در اکثر احادیث نیز از مشکلات این نوع احادیث است و معلوم نیست چرا باید بر یک عدد یا یک شهر اصرار ورزیده شود (هر چند در آن دو اختلاف است)؟ عدد خاص چه ویژگی دارد که ابدال بدان محدود شده اند؟

شهرها و مناطق مذکور در این احادیث چه وجه تمایزی نسبت به دیگر شهرها دارند که از این خصوصیت برخوردار شده‌اند و شهرها و مناطق غیر مذکور در این احادیث به چه علت از این موهبت محروم شده‌اند؟ با پایان یافتن تعداد این افراد، چه اتفاقی می‌افتد؟ به نظر می‌آید که ذکر بلاد و شهرها در این نوع احادیث نشان از آن دارد که سازندگان این گونه احادیث به یکی از سرزمین‌ها یا شهرها منسوب بوده یا تعلقی سیاسی یا دینی به آن‌ها داشته‌اند و خواسته‌اند برای آن‌ها فضیلت‌سازی کنند.

لازم به ذکر است که ذکر شهری در این احادیث، متضمن مدح آن شهر است بلکه برخی، (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق، ۲۸۹/۱ به بعد) احادیث بسیاری از این نوع را در فضیلت شام و شامیان آورده‌اند، در حالی که عقلاً و شرعاً و حساً چندان تفاوتی میان شهرها و مردمان آن شهرها نیست.

این سؤال نیز ممکن است پیش‌آید که چرا که این ابدال در مکه یا مدینه وجود نداشتند. جالب آن‌که در زمان پیامبر (ص) هنوز شام و دیگر سرزمین‌ها و شهرهایی که در دیگر احادیث از آن‌ها یاد شده، مسلمان نشده و جزو بلاد کفر شمرده می‌شدند.

۵. این اصطلاح و اصطلاحات مشابه آن در قرآن وجود ندارد. در این کتاب آسمانی از مؤمنین، صالحین، شهداء، صدیقین، قانتین و... یاد شده است، اما از اصطلاحی با این همه اهمیت، با توجه به مضمون احادیث مذکور، سخنی به میان نیامده است.

۶. در احادیث مذکور، به طور کلی، مراد از ابدال بیشتر افراد عظیم الشانی هستند که یکی پس از دیگر آمده و جانشین یکدیگر شده (متناسب با معنای لغوی بدل) و سرنوشت آدمیان به گونه‌ای در اختیار آن‌ها قرار داشته و واسطه فیض الهی می‌باشند (که در حقیقت، سبب وجود این افراد شمرده می‌شود) و این معنا کلاً تحت تأثیر عقیده تناسخ و نیز شبیه به عقیده ظهور بوداها نزد بودایی‌ها است.^۱

۱. تناسخ یا سَمَسارا نزد هندوها به معنای تولدهای مکرر آدمی گرفتار در جهان پر رنج، در طبقات بالاتر اجتماعی یا پست‌تر حتی در حیوانات، گیاهان و جمادات، بنابر اعمال حیات قبلی می‌باشد تا این که با بالا رفتن از نردبان طبقات برتر در نهایت به نیروانا (خاموشی و آرامش، شبیه به فنای فی‌الله) دست یافته و از گردونه کارما رهایی می‌یابد. به این عقیده کارما گفته می‌شود و رسیدن به مقام نیروانا بر همه کس و به آسانی محقق نمی‌شود. نزد بودایی‌ها، افرادی که بدین مقام می‌رسند، یک بودا می‌باشد اما در برخی از فرق آن مانند هینانا یا بودا مقام معلمی بزرگ را دارد و علی‌رغم آن که اولیاء و قدیسین در نیروانا فنا می‌شوند اما به ندرت کسی به مقام بودا می‌رسد و این که بوداها روزی به زمین برای نجات آدمیان خواهند آمد و در برخی فرق آن مانند مهابانا بوداهای زیادی امکان

۷. در این احادیث تصریح نشده که این ابدال به چه روش و طریقی جای دیگر را می‌گیرند، آیا از طریق وحی است؟ یا از طریق نص بدل قبلی نسبت به بدل بعدی؟ از طریق برنامه‌ای زمان‌بندی شده خاصی؟

۸. ظاهراً تعبیر «در این امت» یا شبیه بدان که در برخی از احادیث آمده، نشان از آن دارد که هر امتی ابدال خاص خود دارد، در حالی که بدین معنا مطلبی نزد دیگر ادیان شنیده نشده است.

۹. در این روایت، گاهی به برخی از اعمال ابدال اشاره شده که مبتنی بر نوعی تفریض و غلو است که نزد قریب به اتفاق مسلمانان مردود می‌باشد.

۱۰. ظاهر اکثر روایات بر آنست که ابدال، افرادی منتخب و ویژه و در حکم هدایت تشریحی همچون پیامبران هستند، در حالی که هیچ عملی مانند هدایت و راهنمایی مردم و تبیین دین و معارف الهی که وظیفه برگزیدگان الهی چون پیامبران و ائمه (ع) است، برای آن‌ها ذکر نشده است.

۱۱. در برخی از این احادیث رسیدن به مقام ابدال را منوط به اعمالی غیر از نماز و روزه و صدقه (زکات) دانسته شده است که اگر مراد آن باشد که علاوه بر نماز و روزه و صدقه (زکات)، آن اعمال لازم است، چندان نقدی متوجه آن‌ها نخواهد بود اما اگر مراد آن باشد که بدون این اعمال سه‌گانه، چنین مقامی محقق می‌شود یا این اعمال سه‌گانه نسبت به آن اعمال اهمیت چندانی ندارند، چنین سخنی با اجماع مسلمین که بر رکن بودن این اعمال و نیز سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) و اولیاء الهی و نیز تصریحات آیات قرآنی که این اعمال را اساس دینداری و موجبات کمال فردی و اجتماعی می‌دانند، در تعارض است.

۱۲. این احادیث تماماً خبر واحد بوده و عمدتاً در منابعی غیر صحاح اهل سنت ذکر شده‌اند. همچنین بیشتر آن‌ها توسط اهل سنت رد شده‌اند و برخی از آن‌ها مرسل بوده و برخی، در اصل، منحصر در یک منبع و یک طریق هستند.

۱۳. ظاهر این احادیث نشان از آن دارد که مخاطبین روایات با مفهوم ابدال و گروه‌های دیگر آشنا و حتی نزد صحابه امری مشهور و مطلوب بوده است. بلکه چنان لفظ ابدال و موارد مشابه آن بر زبان پیامبر (ص) و دیگران جاری شده که گویی دارای واقعیتی خارجی بوده و معنا و مفهومی رایج و مشهور و از اعتقادات اصیل دینی است، در حالی که این احادیث در مجموع،

هیچ معنا و مدلول واضح و قابل اعتمادی اصطلاح ابدال و مانند آن به دست نمی‌دهد، زیرا از اضطرابی شدید در جنبه‌های مختلف، از حیث تعداد، شهرها، اعمال رنج می‌برند و در نهایت منجر به مفهوم و اعتقادی مشخص و منطقی نمی‌گردند. بلکه برخی از احادیث، به تنهایی، دارای مشکلات سندی و متنی و ابهامات و مطالب غیرقابل قبول هستند تا آنجا که بر جعلی بودن آن‌ها تصریح شده است.

۱۴. در کنار این نوع اخبار، اخباری مشتمل بر لفظ ابدال نزد اهل سنت وجود دارند که در آن‌ها هر چند اشاره به جایگاه ویژه ابدال شده، اما نقش و عملکرد خاصی بدانها نسبت داده نشده است و صرفاً آن‌ها را افرادی متصف به برخی از ویژگی‌ها دانسته است. ضمن این که در آن‌ها به عدد و شهری اشاره نشده است:

۱۴-۱. از معاذ از پیامبر (ص) چنین نیز نقل شده است: «ثلاث من کن فیہ فهو من الابدال الرضا بالقضاء والصبر عن محارم الله والغضب فی ذات الله عزوجل» (دیلمی، ۱۴۰۶، ق، ۸۴/۲؛ سیوطی، ۱۴۰۱، ق، ۵۲۴/۱؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۷/۱۲) یعنی: (سه چیز است که در هر کس باشند، پس او از ابدال است: رضا به قضا، شکیبایی نسبت به حرام‌های الهی و خشم در راه خدا). این خبر، در کل مرسل است. ضمن این که برخی از روایان مذکور در سند آن، مانند مسیره بن عبدربه و شهر بن حوشب تضعیف شده‌اند. (عقیلی، ۱۴۱۸، ق، ۱۹۲/۲-۱۹۳، ۲۶۳/۴-۲۶۴؛ ذهبی، ۱۳۸۲، ق، ۲۸۳/۲، ۲۳۰/۴-۲۳۱) با این وجود، بعضی از منابع شیعه این حدیث را در اخبار مهدی (ع) ذکر کرده‌اند. (کورانسی، ۱۴۱۱، ق، ۴۷۷/۱) ۱۴-۲. از بکر بن خنیس مرسلأً وارد شده است: «علامة ابدال امتی أنهم لا یلعنون شیئاً أبداً» (ابن ابی دنیا، بی‌تا، ۲۸؛ سیوطی، ۱۴۰۱، ق، ۱۵۷/۲؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۷/۱۲) یعنی: (نشانه ابدال امتم آنست که آن‌ها هرگز نفرین نمی‌کنند). این خبر به جهت ارسالش و وجود روایانی چون ابن خنیس در سندش، تضعیف شده است. (ذهبی، ۱۳۸۲، ق، ۳۴۴/۱)

۱۴-۳. از ابوسعید خدری نقل شده است: «إن ابدال امتی لم یدخلوا الجنة بالاعمال و لکن انما یدخلون برحمة الله و سخاوة النفس و سلامة الصدر و رحمة لجميع المسلمین» (بیهقی، ۱۴۱۰، ق، ۴۳۹/۷؛ متقی هندی، بی‌تا، ۱۸۷/۱۲، ۱۸۸/۱۲) یعنی: (همانا ابدال امتم با اعمال وارد بهشت نمی‌شوند بلکه آن‌ها به رحمت الهی و

سخاوت نفس و سلامت دل و رحمت نسبت به تمام مسلمانان وارد می‌شوند). این حدیث تضعیف شده است (ألبانی، ۱۴۱۲ ق، ۶۶۸/۳).

۱۵. استناد برخی از کتب شیعه در اخبار مهدی (ع) به این احادیث و اخبار، چندان استناد درستی نیست، چون مجموع این احادیث و اخبار در خصوص موضوعی کاملاً متفاوت با اعتقاد مهدویت است. از این رو، باید به آن‌ها در سیاق بحث ابدال و مانند آن توجه کرد که موضوعی کاملاً متفاوت با موضوع مهدویت است و ذکر برخی از آن‌ها به جهت مشابهت برخی از تعبیرشان به حوادث زمان ظهور حضرت مهدی (ع)، دلیلی بر آن نیست که این احادیث در باره مهدی (ع) و اخبار ایشان (ع) صادر شده‌اند. این علاوه، بر نقدهایی است که بر این احادیث و اخبار به طور موردی یا مجموعاً وارد است و گفته شد.

اصطلاح ابدال نزد شیعه

در منابع شیعه نیز گاهی چنین تعبیری و تعبیر مشابه آنچه در بالا ذکر شد، دیده می‌شود که ذیلاً به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

از معصومین (ع)

۱-۱. از مجاهد از ابوسعید خدری از پیامبر (ص) در سفارش‌های خود به علی (ع)، نقل شده که اگر مجامعت در شب جمعه پس از عشاء اخیر باشد، امید است که فرزند از ابدال باشد. (صدوق، ۱۳۸۶ ق، ۵۱۷/۲؛ همو، ۱۴۱۷ ق، ۶۶۲، شیخ مفید، بی‌تا، ۱۳۵؛ طبرسی، ۱۳۹۲ ق، ۲۱۱، و نیز ر.ک: ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ ق، ۳۰۷/۳)
در خصوص سند این حدیث باید گفت:

۱. اغلب راویان این حدیث، نزد شیعه مجهول بوده و کتب رجالی فقط نام آن‌ها مذکور بوده و نسبت به آن‌ها هیچ قضاوت رجالی نشده است، مانند: احمد بن صالح مکی، اسحاق بن نجیح، اسماعیل بن حاتم، عمر (یا عمرو) بن حفص، یوسف بن یحیی، مجاهد.

۲. برخی از رجال این حدیث، نزد اهل شیعه سخت تضعیف شده‌اند، مانند: حسن بن علی عدوی (ابن غضائری، ۱۴۲۲ ق، ۵۳ به بعد؛ علامه حلی، ۱۴۱۷ ق،

۳۳۷؛ ابن داود، ۱۳۹۲ ق، ۳۳۷) و نیز نزد اهل سنت. (ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۶۱/۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۵۰۶/۱ به بعد؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۲۲۹/۲)

۳. برخی نزد اهل سنت تضعیف شده‌اند، مانند: احمد بن صالح مکی، اسحاق بن نجیح. (عقیلی، ۱۴۱۸ ق، ۱۰۵/۱؛ ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۱۵۸/۱، ۱۳۸/۲، ۲۳۵، ۲۹۲، ۹۵/۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۴۴، ۲۴۲؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۲۰۰/۱ به بعد)

۴. یکی از روایان با نام‌های خصیف (شیخ صدوق در الامالی)، حصین (شیخ صدوق در علل الشرائع) و حصیب (شیخ مفید) ذکر شده است، بدون آن که نام پدر یا لقبی برای او باشد. در کتب رجالی شیعه، این افراد مجهولند، اما نزد اهل سنت، خصیف بن عبدالرحمن وجود دارد که از مجاهد نقل می‌کند و در توثیق او اختلاف شده است. (عقیلی، ۱۴۱۸ ق، ۳۱/۲؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۶۵۵/۱-۶۵۴)

۵. طریق شیخ مفید، هر چند اندکی با طریق شیخ صدوق فرق دارد، اما از اسحاق بن نجیح به بعد مشترک می‌شوند. ضمن این که در طریق شیخ مفید، ارسال مشهودی وجود دارد و دیگران نیز یا از این دو، حدیث را گرفته‌اند یا مثل طبرسی و ابن ابی جمهور، بدون سند آن را ذکر کرده‌اند.

۶. این حدیث به طرق اهل سنت نیز نقل شده که در سند، از خصیف به بعد با اسناد شیعه مشترک می‌شود و به سبب روایانی چون عبدالله بن وهب، سخت تضعیف شده است، (ابن جوزی، ۱۳۸۶ ق، ۲۶۸/۲؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ۵۲۴/۲؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ ق، ۳۷۵/۳) هر چند چنین حدیثی در جوامع حدیثی اهل سنت مشاهده نشد.

خلاصه آن که سند این حدیث، بسیار ضعیف بوده و در نهایت جزو اسناد شیعه تلاقی نمی‌شود. همچنین معلوم نیست در این روایت، ابدال به چه معنایی به کار رفته است، اما حداقل با آن احادیثی که ابدال را فقط ائمه (ع) می‌دانند (خواهد آمد)، در تعارض است؛ زیرا در اینجا، سفارش کلی و می‌تواند شامل تمام مردم باشد و بدیهی است اگر تمام مردم بدین سفارش عمل کنند، ابدال زیاد می‌شود، در حالی که ائمه (ع) در عدد خاصی محدود می‌باشند.

از سویی دیگر، مجموعه معارف نقلی و عقلی اسلام (از قرآن، حدیث و کلام)، برای کمال آدمی، اعتقادات و مناسک و سیر و سلوک‌های خاصی در نظر گرفته که در ایمان به خداوند و آخرت و عمل صالح فرد که از اکتسابات حیات دنیوی اوست، به طور کلی،

جمع است و سخنی از تأثیر زمان مجامعت در این امر نیست. از نظر مشاهده و تجربه نیز باید گفت اگر چنین بود، با عمل مردم بدان - با علم یا بدون علم بدین سفارش - ابدال بسیاری به وجود می آمدند؛ در حالی که چنین اتفاقی نیفتاده است.

۲-۱. در خطبه‌ای از علی (ع) به نام المخزون، عبارت «فهم الابدال الذین وصفهم الله عزوجل» یعنی: (پس آن‌ها ابدالی هستند که خداوند عزوجل آن‌ها را توصیف کرده است)، برای اهل بیت (ع) به کار رفته است. (ابن سلیمان، ۱۹۵۰ م، ۲۰۰) خطبه مذکور و ضمن کتاب خطبه‌هایی از علی (ع) است که به تصریح ابن سلیمان (متوفای قرن نهم)، از طریق وجاده به وی رسیده است. او همچنین می‌گوید که اصل این کتاب احتمالاً در قرن دوم نوشته شده و بر کتاب مذکور، خط رضی الدین علی بن موسی بن طاوس (م. ۶۶۴ هـ) وجود دارد.

به هر حال، اعتبار وجاده بسیار شکننده است و در آن، شرط یقین به صحّت رسم الخط نویسندگان کتاب الزامی است که در این مورد امکان چنین امری نیست و قبول ادعای ابن سلیمان که خط سیدالرضی را تشخیص داده، سخت است چون میان آن‌ها فاصله دو قرن است و بعید است که رسم الخط رضی الدین تا زمان ابن سلیمان موجود باشد. ضمناً شباهت خطی نیز با این بُعد زمانی، مشکلی را حل نمی‌کند، چون احتمال جعل رسم الخط وجود دارد. لازم به تذکر است که دیگرانی که این خطبه را نقل کرده‌اند، به خصوص در اخبار مهدی (ع)، (کورانی، ۱۴۱۱ق، ۲۵۵/۵) با ارجاع کتاب ابن سلیمان است.

در عبارت بالا همچنین گفته شده که آنان ابدالی هستند که خداوند آن را توصیف کرده است، اما در قرآن موضعی که در آن ابدال توصیف شده باشند، وجود ندارد، مگر آن که گفته شود که لفظ ابدال از علی (ع) بوده و مراد آنست که ابدال همان کسانی هستند که خداوند در قرآن آن اوصاف مدح (موجود در خطبه) را نسبت به آن‌ها کرده است.

۳-۱. از علی (ع) نقل شده است: «ینزل الله حامله (حامل العلم) منازل الابدال و یمنحه مجالسة الاخیار فی الدنیا و الآخرة...» (ابن قتال نیشاپوری، بی تا، ۹) یعنی: (خداوند حاملش را به جایگاه ابدال قرار می‌دهد و همنشین برگزیدگان در دنیا و آخرت به او می‌دهد...).

این خبر توسط ابن فضال (م. ۵۰۸ هـ) کاملاً بدون سند ذکر شده است. اما ظاهراً اصل این خبر توسط شیخ صدوق (م. ۳۸۱ هـ)؛ زیرا جزوی کسی دیگر از متقدمین این خبر را ذکر نکرده است. (صدوق، ۱۴۰۳ ق، ۵۲۳؛ همو، ۱۴۱۷ ق، ۷۱۳) نامبرده این خبر را با سند ظاهراً متصل با رجالی که اکثراً توثیق شده‌اند، نقل کرده است. نکته جالب آنست که در روایت شیخ صدوق، در الخصال، به جای «منازل الابدال»، «منازل الأخیار» و در الامالی، به جای آن، «منازل الأبرار» آمده است و «الابدال» نیامده است.

۴-۱. از جعفری از امام باقر (ع) نقل شده است: «بیایع القائم بین الرکن و المقام ثلاثمائة و نیف عدد اهل بدر فیهم النجباء من اهل مصر و الابدال من اهل الشام و الاخیار (در نسخه‌ای: الانجاد) من اهل العراق فیقم ما شاء الله أن یقیم». (شیخ طوسی، الغیبة، ۴۴۷؛ مجلسی، ۳۳۴/۵۲؛ کورانی، ۲۸۹/۳) بیشتر در باره این حدیث سخن رفت.

۵-۱. در ضمن دعای بلند موسوم به ام داود (از اعمال نیمه ماه رجب) و منقول از امام صادق (ع) آمده است: «اللهم صل علی الاوصیاء و السعداء و الشهداء و ائمة الهدی، اللهم صل علی الابدال و الأوتاد و السیاح (ترسیان و عاکفان) و العباد...». (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ۸۰۹؛ ابن طاوس حسنی، ۱۴۱۵ ق، ۲۴۴/۳؛ عطاردی، ۱۴۰۶ ق، ۹/۲)

این دعا بدون سند و شیخ طوسی بدان منفرد بوده و دیگران از او نقل می‌کنند، هر چند برخی برای این خبر، سند ناقصی را از شیخ طوسی نقل کرده‌اند، (عطاردی، ۹/۲) در حالی که سند مذکور از آن مطلب دیگری است که پیش این آمده است نه این خبر. چه بسا، در این روزگار، اصطلاح ابدال در معنای مدحی آن جا افتاده باشد. از این رو، در دعای فوق از قول معصوم ذکر شده است. یا این وجود، باید متذکر شد که اصطلاحاتی چون اوصیاء، سعداء و... همه، دارای معنای قابل فهم بوده و لفظ بر معنای اصطلاحی خود کمابیش دلالت دارد، در حالی که لفظ ابدال چنین نیست و معلوم نیست دقیقاً از این لفظ چه معنایی قصد شده است.

۶-۱. طبرسی در حدیثی از امام رضا (ع) نقل می‌کند که ابدال وجود دارند و آنان اوصیاء می‌باشند که خداوند آنان را بر زمین بدل از پیامبران پس از آن که ختم نبوت شد، قرار داده است. (طبرسی، بی تا، ۲۳۱/۲، مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۴۸/۲۷)

در خصوص این خیر باید گفت:

۱. این حدیث مرسل بوده و اصل آن نزد طبرسی است. جالب آن که ظاهراً بجز مجلسی فرد دیگری این حدیث را در کتاب خود نقل نکرده است.
 ۲. در این خبر معنایی خاصی و مصادیق مشخصی برای آن ذکر شده است.
 ۳. در صورت صحّت حدیث، احتمالاً امام(ع) در صدد تعیین مصادیقی برای این اصطلاح جا افتاده در زمان خود بوده‌اند، مصادیقی که شامل ائمه(ع) بنابر نظر شیعه می‌شود.
 ۴. بر فرض صحّت این خبر، سؤال سائل نشان از اختلاف در معنای ابدال در زمان امام(ع) است و این اختلاف خود نشانگر نبودن حدیثی متفق علیه در خصوص ابدال و معنا و مصادیق آن نزد مسلمانان می‌باشد.
 ۵. این حدیث با دعای ام داود از آن جهت که ابدال در کنار لفظ اوصیاء و نیز ائمه به کار رفته است، مغایرت دارد، اما برخی گفته‌اند که این مغایرت صریح نیست و شاید من باب تأکید باشد یا مراد خواص اصحاب باشند و ظاهر خبر امام رضا(ع) نیز نفی معتقدات صوفیه است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ۴۸/۲۷)
- به طور کلی، احادیث شیعه در این رابطه، اسناد ضعیف داشته و در معنای اختلاف و تعارض دارند.

۲. از دانشمندان شیعه

- ۱-۲. ابن فهد در مقدمه کتابش از «طود (بزرگ) الأبدال و سید الأقبال (پادشاهان) محمد المؤید بالعصمة...» سخن می‌گوید. (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ق، ۵۹/۱)
- ۲-۲. سید شریف رضی در مقدمه خود بر نهج البلاغه در باره امیر مؤمنان(ع) می‌گوید: «... و هو مع تلک الحال زاهد الزهاد و بدل الأبدال». (سید رضی، بی‌تا، ۱۲/۱)
- ۳-۲. ابن میثم نیز در شرح لفظ ابدال در عبارت سید رضی می‌گوید که نقل شده ابدال هفتاد مرد هستند که چهل تن آنها از شام و سی تن آنها از دیگر شهرها می‌باشند و از علی(ع) نقل شده است: «الأبدال بالشام و النجباء بمصر و العصاب بالعراق یجتمعون فیکون بینهم حرب» (ابن میثم، ۱۳۷۸، ش، ۱۰۵/۱) که احادیثی از طرق اهل سنت بوده و پیشتر به آن اشاره شد، هر چند وی به مصادر این نوع احادیث اشاره ندارد.

۲-۴. عاملی هنگام وصف زهد علی(ع) او را یکی از ابدال می‌داند (عاملی، ۱۳۸۴ق، ۱۶۲/۱) و نیز می‌گوید در دیدار خود همراه گروهی از قاسم بن موسی الکاظم(ع)، سوارکاری را مشاهده کرده که ناگهان ناپدید می‌شود و باید او امام یا یکی از ابدال باشد (همو، ۲۶۳/۲) و همو در باره شبه عدم مشاهده صاحب الزمان می‌گوید که ابدال نیز موجودند ولی مشاهده نمی‌شوند (همو، ۲۴۳/۲) که میان ابدال و ائمه(ع) فرق گذاشته است و این معنا با نظر برخی احادیث و نیز علما در تعارض است، ضمن این که دلیل سخن خود را که ابدال موجودند اما مشاهده نمی‌شوند، ذکر نکرده است؛ گویی وجود ابدال و نیز عدم مشاهده آن‌ها امری قطعی و متفق علیه است و این در حالی است که هیچ‌یک از احادیث ابدال صراحتاً از عدم مشاهده آن‌ها سخن نرفته است. همچنین سخن بالا ظاهراً بر این دلالت دارد که تمام ابدال، دیده نمی‌شوند، در حالی برخی صراحتاً-همچنان که ذیلاً می‌آید- از مشاهده ابدال سخن گفته‌اند.

۲-۵. طبری داستانی را می‌آورد و در آن راوی عبارت «هذا رجل من الأبدال» را برای پسری که خبر از مکنونات قلبی او می‌داد، به کار می‌برد. (طبری، ۱۴۱۰ق، ۱۵۸؛ همو، ۱۴۱۳ق، ۳۱۸)

۲-۶. آغا بزرگ طهرانی در مقدمه کتاب و هنگام ذکر ترجمه عاملی، علمای جبل عامل را به ابدال و عظماء توصیف می‌کند. (عاملی، ۱۳۸۴ق، ۹/۲)

۲-۷. شهید ثانی سفارش می‌کند که «فان اشتغلت بها (دار الدنیا) واستیقظت استیقاظ الرجال و اهتممت بشأنک اهتمام الأبدال رجوت أن تنال نصیبک منها...» (شهید ثانی، ۱۴۰۷ق، ۲۵) و در جایی دیگر سخن از گفتگوی یکی از فضلا با یکی از ابدال بدون ذکر نام آن‌ها دارد (همو، ۱۴۰۹ق، ۱۶۳) و محقق این کتاب با توجه به آنچه در کتاب أخلاق العلماء، ص ۱۰۰ آمده، احتمال می‌دهد فرد فاضل، عطاء خراسانی و فرد بدل، وهب بن منبّه باشند، (همو، ۱۶۳) در حالی عطاء بن عبدالله خراسانی (م. ۱۳۵هـ) به طور مطلق توثیق نشده (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱ق، ۱/۱۴۸) و وهب بن منبّه (م. ۱۱۰، ۱۱۳ یا ۱۱۴هـ) نیز از داستان سرایان و از شاگردان کعب الأحبار و متهم به جعل و وضع شمرده می‌شود، (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ۳۵۲/۴؛ ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ۱۱/۱۴۷) همچنان که این هر دو از رجال اهل سنت شناخته می‌شوند و محقق برای این سخن خود مدرک قابل قبولی ذکر نمی‌کند.

ظاهراً علمای شیعه ابدال را یا برای ائمه(ع) به کار برده‌اند یا برای افراد ممدوح و برجسته، چه به هر حال، این لفظ در تمام احادیث و اخبار مربوط، در معنای

مدحی به کار رفته است و در روزگار این علما به اصطلاحی شایع و شناخته از نظر لفظی تبدیل شده است، هر چند اختلاف آن‌ها در معنای آن کاملاً محسوس است. همچنین برخی منابع شیعه، عمده احادیث ابدال، نجباء و مانند آن را تحت عنوان «بلاد العرب فی عصر ظهور المهدی (ع)» ذکر کرده‌اند (کورانی، ۱۴۱۱ق، ۲۷۴/۱ به بعد)، در حالی که ظاهر این احادیث به این مطلب دلالت ندارند، مگر آن که به روایت شیخ طوسی که بین ظهور مهدی (ع) و ابدال و ... جمع کرده، قیاس شده باشد.

نظر فریقین نسبت به احادیث ابدال

دانشمندان بسیاری از اهل سنت بر سند اکثر روایتهای ابدال خدشه وارد کرده‌اند و برخی نیز احادیث ابدال را پس از نقد و بررسی، موضوع دانسته‌اند و تصریح کرده‌اند که الفاظی که بر زبان ناسکان و عوام الناس شایع است مانند غوث که در مکه است، نقباء، اوتاد اربعه، اقطاب سبعة، ابدال اربعین و نجباء ثلثمائه، تمام اینها نه در کتاب خدا وجود دارند و نه از پیامبر (ص) به سندی صحیح یا ضعیف، منقول می‌باشند و نه در کلام سلف دیده شده است. و گروهی چون ابوریه می‌گویند که همین سخن که خداوند شامیان را به وجود ابدال یاری و روزی می‌دهد، خود علت و اشکال حدیث است، زیرا خداوند هرگز نفرموده که مردم شهر خاصی را یاری می‌کند، حتی شهرهای پیامبران را. این در حالی است که گاهی مردم سرزمین‌هایی را مورد سرزنش قرار داده است، همچنان که پس از جنگ اُحد می‌گوید: «أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مَثَلِيهَا» (آل عمران: ۱۶۵)، بلکه در قرآن تصریح شده است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (محمد: ۷). پس میان مردم شهرهای هیچ تفاوتی وجود ندارد مگر به واسطه یاری کردن خداوند. از سویی دیگر، در قرآن آمده است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (الانفال: ۴۶)، «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (الانفال: ۶۰)، و ... و از نظر روحی و معنوی آمده است: «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» (الانفال: ۴۵)، و ... پس خداوند برای پیروزی و برتری چیزهایی را متذکر می‌شود که ویژه مردم شهر خاصی نیست ... و عقیده ابدال و مانند آن، یکی از عوامل هدم اسلام بود، چون صوفیه آن را طریقی برای

خود برگزیده و بر آن، اوهام و خرافات خود را بنا نهادند... و شیعیان بکل این گونه احادیث را از سوی خود نفی می‌کنند، چون اصولاً به چیزی به نام ابدال اعتقاد ندارند تا برای آن حدیث بسازند (أبوریة، بی تا، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴). ابن‌خلدون، نیز ابدال را از اقوال متأخر صوفیه حتی پس از اسماعیلیه می‌داند اما به شیعیان قول به نقباء (دوازده‌گانه) را نسبت می‌دهد نه قول به ابدال را (ابن‌خلدون، ۱۹۸۸م، ۴۷۳) که مراد همان ائمه (ع) است.

برخی از شیعیان همچون محمد باقر محمودی، محقق بحارالانوار نیز در پاورقی خود تصریح دارند که احادیث ابدال فقط از سوی اهل سنت روایت شده و به وضع نزدیک‌تر است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۰۳/۱۳).

اما همچنان که ملاحظه شد، شیعیان نیز احادیثی در این خصوص دارند، اما عمده این احادیث نزد اهل سنت است و چه بسا بتوان با توجه به سخن محمودی گفت که احادیث مربوط به ابدال نزد شیعه مأخوذ از احادیث اهل سنت در این خصوص بوده و راویان با جعل چنین احادیثی، تحت تأثیر احادیث اهل سنت، آن‌ها را به ائمه (ع) نسبت داده‌اند.

باید گفت که ورود شیعیان به مقوله ائمه (ع) کاملاً با مطلب ابدال و اصطلاحات مشابه آن فرق دارد و مبتنی بر ادله محکم نقلی، عقلی و تاریخی با نسبت دادن اوصافی انسانی، قابل قبول و بدور از غلوه آن‌ها و نیز با افرادی مشخص و شناخته شده است.

در پایان باید به این نکته اشاره شود که واژگانی از ریشه بدل و نیز الفاظی مانند رفقاء در قرآن به کار رفته‌اند که ارتباطی با مضمون این احادیث ندارد؛ هر چند می‌توان احتمال داد که وجود چنین تعابیری در قرآن زمینه‌ساز اعتقاد به مفاهیمی مانند ابدال شده باشد؛ زیرا از جایجایی میان مردمان و وجود دوستی میان مردمان سخن رفته است، مانند: «نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا» (الانسان: ۲۸)، «عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَ تُنْشِئَكُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ» (الواقعه: ۶۱)، «عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (المعارج: ۴۱)، «وَ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء: ۶۹).

نتیجه گیری

احادیث مربوط به ابدال، از حیث سند، ضعیف و بعضاً محکوم به وضع و از حیث متن؛ در معنای آن و نیز وجود، جنس، تعداد، محل و نقش ابدال به شدت مضطرب و پریشان است، بلکه برخی از معانی آن با شرع، عقل و واقعیت‌های عینی در تعارضند و با وجود آن که این اصطلاح، اصطلاحی قدیمی است اما در معنا و مصداق آن هیچ دقت و اجماعی مشاهده نمی‌شود، هر چند در معنایی کلی آن، مدح نهفته است. لذا به راحتی نمی‌توان بر اصالت شرعی چنین اصطلاحی نظر داد و گفت که این اصطلاح بر زبان معصومین (از پیامبر(ص) و ائمه(ع)) و برای معنای خاصی جاری شده است، همچنان بسیاری از دانشمندان اهل سنت و برخی از شیعیان بدین مطلب تصریح کرده‌اند، بلکه احتمال بسیار دارد که چنین مفهومی به طور کلی، دخیل بوده یا معنای اصلی آن نقل به معنا شده باشد. اما آنچه در این احادیث کاملاً مشهود است، کاربرد اصطلاح ابدال همچون اصطلاحی جاافتاده و رایج و نیز در معنای افراد رستگار است.

منابع

قرآن کریم

- ابن الاثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناجی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ش.
- ابن ابی جمهور أحسانی، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، تحقیق: سید مرعشی و مجتبی عراقی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، الجرح و التعذیل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ق.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.
- ابن ابی الدنیا، عبد الله بن محمد، الأولیاء، تحقیق: محمد سعید بن بسیونی زغللول، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، بی تا.
- ابن ابی شیبة، عبدالله بن محمد، المصنف، تحقیق: سعید اللحام، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ابن بطریق، یحیی بن حسن، العمدة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۷ ق.
- ابن تیمیة، مجموع الفتاوی، بی جا، بی تا.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، الموضوعات، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اول، مدینه، المكتبة السلفية، ۱۳۸۶ ق.
- ابن حبان، محمد، الثقات، مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، ۱۳۹۳ ق.
- _____، المجروحین، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، بی جا، بی تا.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بی جا، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

- _____ لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بيروت، دار صادر، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، المقدمة، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م.
- ابن داوود حلی، الرجال، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، منشورات مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.
- ابن سلیمان، حسن، مختصر بصائر الدرجات، نجف، المطبعة الحیدریة، چاپ اول، ۱۹۵۰م.
- ابن شبة نمیری، عمر، تاریخ المدینة المنورة (أخبار المدینة النبویة)، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
- ابن طاوس حسنی، علی بن موسی، اقبال الأعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ابن عدی، عبدالله، الكامل، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق (تاریخ شام)، تحقیق: علی شیری، بی جا، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن غضائری، أحمد بن حسین، الرجال، تحقیق: محمد رضا جلالی، بی جا، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- ابن قتال نیشاپوری، محمد، روضة الواعظین، تحقیق: سید محمد مهدی، قم، منشورات الرضی، بی تا.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، المذهب البارع، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، جامعة المدرسین، ۱۴۰۷ق.
- ابن قییم الجوزیة، محمد بن أبی بکر، المنار المنیف، تحقیق: عبدالفتاح أبو غدة، حلب، مكتب المطبوعات الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، تصحیح: گروهی از دانشمندان، تهران، مؤسسة النصر، ۱۳۷۸ش.
- أبو داود، سلیمان بن أشعث، السنن، تحقیق: سعید محمد لحام، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- أبوریة، محمود، أضواء علی السنة المحمدیة أو دفاع عن الحدیث، بی جا، نشر البطحاء، چاپ پنجم، بی تا.
- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- ألبانی، محمد ناصر الدین، سلسله الاحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیئ فی الأمة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- ألفی سکندری، احمد شحاتة، المقالات القصار، فی فتاوی الاحادیث و الأخبار، بی جا، بی تا.
- امین، سید محسن، أعیان الشیعة، تحقیق: حسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا.
- بستانی، قاسم، معیارهای شناخت احادیث ساختگی، اهواز، نشر ریش، چاپ اول، ۱۳۸۶ش.
- بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، موسوعة فی احادیث الامام المهدي، الضعیفة والموضوعة، مكة-مكتبة المکیة، بیروت- دار ابن الحزم للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- بیقهی، احمد بن حسین، شعب الإيمان، تحقیق: محمد سعید بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، انتشارات سمت- مؤسسه فرهنگی طه - مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- حاکم نیشاپوری، أبوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، اشراف یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- خونی، معجم رجال الحدیث، بی جا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
- دیلمی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، تحقیق: سعید بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
- رشید رضا، محمد، مجلة المنار، الأسئلة و الأجوبة، ۱۳۲۰ق؛ اسئلة من الحجاز، ۱۳۲۶ق؛ اسئلة عن الأبدال و الأوتاد و القطب الغوث، ۱۳۴۵ق.

- زرنندی شافعی، محمد بن یوسف، معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول (ع)، تحقیق: ماجد بن احمد العطیة، بی جا، بی تا.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الجامع الصغیر، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
- شرف الدین، سید عبدالحسین موسوی، أبوهیرة، قم، مؤسسة انصاریان للطباعة و النشر، بی تا.
- شریف رضی، نهج البلاغة، تحقیق: محمد عبده، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- شہید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن الفؤاد عند فقد الاحیة و الاولاد، قم، تحقیق و نشر: مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- منیة المرید فی أدب المفید و المستفید، تحقیق رضا مختاری، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۶ ق.
- الأمالی، تحقیق قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، قم، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- الخصال، تحقیق علی أكبر غفاری، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۰۳ ق.
- صنعانی، عبدالرزاق بن ہمام، المصنف، تحقیق: حبیب الرحمن أعظمی، بی جا، المجلس العلمی، بی تا.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، قاهرة، مکتبة ابن تیمیة، چاپ دوم، بی تا.
- المعجم الأوسط، تحقیق: دار الحرمین، بی جا، دار الحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق: حسن خراسان، بی جا، دار النعمان، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الاخلاق، بی جا، منشورات الشریف الرضی، چاپ ششم، ۱۳۹۲ ق.
- طبری، محمد بن جریر (شیعی)، نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهداة، قم، مؤسسة الامام الہادی (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- دلایل الامامة، تحقیق بخش مطالعات اسلامی، مؤسسة البعثة، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- الغیبة، تحقیق: شیخ عباد اللہ طهرانی و شیخ علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ ق.
- عاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، تصحیح: محمد باقر بھبودی، بی جا، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق.
- عجلونی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء، بی جا، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- عطاردی، عزیز اللہ، مسند الإمام الرضا (ع)، تحقیق: عزیز اللہ عطاردی خیوشانی، بی جا، المؤتمر العالمی الإمام الرضا (ع)، ۱۴۰۶ ق.
- عقبلی، الضعفاء، تحقیق عبد المعطی أمين قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۱۸ ق.
- علامہ حلی، خلاصة الأقوال، تحقیق جواد قیومی، بی جا، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- فتنی، محمد طاهر بن علی، تذکرة الموضوعات، بی جا، بی تا.
- قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار، تحقیق: سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، بی تا.
- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، تحقیق: مؤسسة الإمام المهدی (ع) به إشراف سید محمد باقر موحد أبطحی، قم، مؤسسة الإمام المهدی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، تحقیق: سید علی جمال أشرف حسینی، بی جا، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- کورانی، شیخ علی، معجم احادیث الامام المهدی (ع)، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- متقی ہندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، تحقیق: شیخ بکری حیانی، بیروت، مؤسسة الرسالة، بی تا.

- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- مرعشی، سید نور الله حسینی، شرح احقاق الحق، تحقیق: سید شهاب الدین مرعشی نجفی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، بی تا.
- مسلم بن حجاج، الصحیح، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- مشکور، محمد جواد، خلاصه ادیان در تاریخ دین‌های بزرگ، تهران، انتشارات شرق، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
- مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، بی جا، جماعة المدرسين، بی تا.
- _____ الامالی، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، بی تا.
- نسائی، الضعفاء والمترکین، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، تهران، ناشر فرزندان مؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۰۸ق.